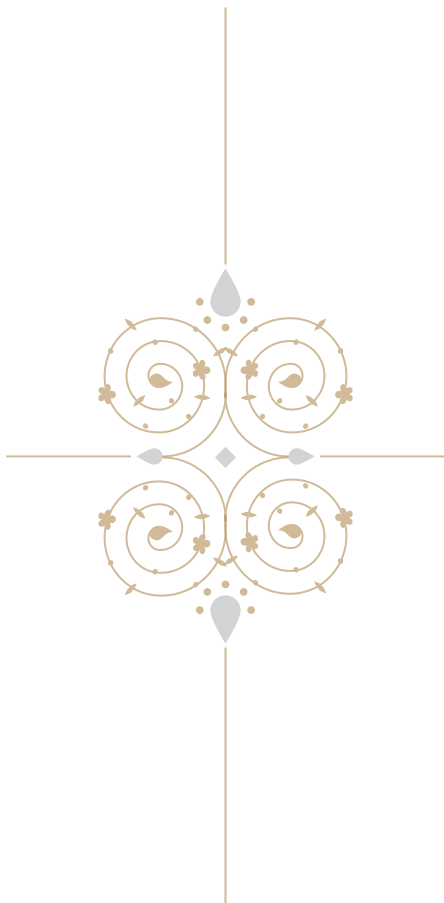


مجلس سوم

قلب‌های تپه‌نشین در کربلا: چرا عمل نیامد؟

قلب پاک، وقتی به عمل نرسد، گناهکاری می‌شود.





مقدمه و شروع بحث

یکی از منابع تاریخی مهم قرن سوم هجری، کتاب «انساب الاشراف» اثر احمد بن یحیی بلاذری است؛ کتابی که هم نزد اهل سنت و هم شیعه، از اعتبار قابل توجهی برخوردار است. جالب آنکه این کتاب، نه تنها به ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام و واقعه غدیر می پردازد، بلکه حتی به ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام نیز اشاره دارد.

در بخشی از این کتاب بلاذری داستان عجیبی از کربلا نقل کرده است. او می نویسد: گروهی از بزرگان و شیوخ کوفه، روز عاشورا بر تپه ای در نزدیکی میدان جنگ نشسته بودند. امام حسین علیه السلام هنوز به شهادت نرسیده بود و نبرد در جریان بود. این گروه از بالا نظاره گر صحنه بودند، و در همان حال دست به دعا برداشته بودند و می گفتند: «اللهم انصر الحسین!» خدایا، حسین را یاری کن! در همین حال، یکی از آن جمع برخاست و با لحن تندی خطاب به همراهان خود گفت: «ای دشمنان خدا! اینجا نشسته اید و برای حسین دعا می کنید؟ اگر واقعاً خواهان نصرت خدا باشید، برخیزید و او را یاری کنید!»^۱



۱. قَالَ حَصِينٌ: فَحَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ، قَالَ: إِنَّ أَشْيَاخَنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوَقُوفَ عَلَى تَلٍّ (ظ) يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَيْهِ نَصْرَكَ. فَقُلْتُ:

کتاب موسوعه کربلاء ماجرای این افراد را روایت کرده و گفته مشکل این افراد این بود که: «عواطفشان با حسین بود، قلوبشان با حسین بود، اما ترس و ضعف مانع از این شد که امام را همراهی کنند.» آن‌ها در جنگ علیه امام حسین هم شرکت نکردند، سیاهی لشکر دشمن هم نبودند، اما در یاری امام حسین نیز هیچ حرکتی از خود نشان ندادند. تنها کاری که کردند این بود که بر فراز تپه‌ای ندبه می‌کردند. آن‌ها در ظاهر بی طرف بودند، اما سکوتشان، گناهی بزرگ بود. این گروه نیز در جرم سپاه یزید شریک‌اند؛ چراکه برای حمایت از امام هیچ اقدامی نکردند.

در شب اول از ذهن‌ها گفتیم؛ از باورها، از آنچه در جان انسان شکل می‌گیرد. شب دوم از قلب‌ها گفتیم؛ از حب، از بغض، از قلب‌هایی که به حق متمایل بودند و یا نسبت به حق کینه‌ورزی می‌کردند. اما امشب، می‌خواهیم درباره «عمل» صحبت کنیم.

چه شد که «اهالی تپه ندبه» در کربلا با اینکه قلبشان با حسین بود اما از آن تپه پایین نیامدند و هیچ اقدامی نکردند. این جاست که ما باید یک سؤال جدی از خود بپرسیم: آیا ایمان فقط در ذهن و قلب کافی است؟ یا باید به قدم، به حرکت، به هزینه دادن هم برسد؟

محور اول: قلب‌هایی که در ادعا ماندند!

پیام کلیدی: محبت در قلب بدون عمل کافی نیست!

اگر کسی صرفاً به ایمان قلبی اکتفا کند، اما در میدان عمل حرکتی نداشته باشد، نه تنها از مسیر حق عقب می‌ماند، بلکه گاه ندانسته در صف باطل قرار می‌گیرد. کلمه عمل با مشتقاتش ۳۵۶ بار در قرآن کریم، تکرار شده و

یا أعداء الله ألا تنزلون فتنصرونه؟! أنساب الأشراف للبلاذري، ج ۳، ص ۲۲۵.

۱. و هم الذين كانت عواطفهم مع الحسين (عليه السلام)، ولكن الجبن و خور النفس منعهم من نصرته. موسوعه کربلا، ج ۱، ص ۶۲۲.

۲. برای مطالعه بیشتر می‌توانید کتاب «اهالی تپه ندبه» نوشته استاد قنبریان را مطالعه کنید.



به زبان‌های مختلف اهمیت عمل به ما گوش زد شده است تا جایی که عمل در کنار ایمان معیار حساب‌رسی معرفی شده است: **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾**^۱ نه گفته **﴿الذين آمنوا ودعوا﴾**، نه گفته **﴿الذين أحبوا﴾**. فقط دعا کردن، دل سپردن و اشک ریختن، ایمان را کامل نمی‌کند بلکه ایمانی محبت می‌آورد که همراه عمل باشد. باید در میدان بود، باید گام برداشت، حتی اگر هزینه داشته باشد.

در سوره بقره آمده است: **﴿أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾**^۲؛ یعنی ایمان به خدا و قیامت شرط است، اما کافی نیست. آنچه خداوند در نهایت از ما می‌خواهد، «عمل صالح» است. در سوره زلزال می‌فرماید: **﴿لِيُرَوِّاْ أَعْمَالَهُمْ﴾**^۳؛ روزی می‌رسد که انسان‌ها اعمال خود را خواهند دید، نه صرف نیت‌های خوب و آرزوهای خیر. در سوره یاسین هم تأکید می‌شود: **﴿هَلْ يُجِزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾**^۴؛ جزا بر مبنای عمل است، نه ادعا.

اهل بیت علیهم‌السلام هم در این مسیر، شدیدترین تذکرات را داده‌اند. امام باقر علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: **«وَاللَّهِ لَا تَنَالُ شَفَاعَتَنَا إِلَّا بِتَقْوَى وَوَرَعٍ وَعَمَلٍ صَالِحٍ وَجِدٍّ وَجُهْدٍ»**^۵؛ یعنی به خدا قسم، شفاعت ما به کسی نمی‌رسد، مگر آن‌که تقوا داشته باشد، ورع به خرج دهد (یعنی از گناهان و لغزش‌ها فاصله بگیرد)، عمل صالح انجام دهد، و در این مسیر با جدیت و تلاش زندگی کند.

۱. مریم، ۹۶ در شأن نزول این آیه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرماید: سبب نزول آیه چنین است روزی علی مقابل پیامبر نشسته بود. پیامبر فرمود: یا علی بگو «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا»، یعنی خدایا محبت و دوستی مرا در قلوب مؤمنین قرار بده سپس این آیه نازل گردید. در تفسیر نور نیز در ذیل این آیه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام پاداشی است که خدا به مؤمنان دارای عمل صالح می‌دهد.

۲. بقره، ۶۲.

۳. زلزال، ۶۰.

۴. اعراف، ۱۴۷.

۵. اعلام الدین فی صفات المومنین، ص ۱۴۳.



برخی شاید تصور کنند که صرف محبت اهل بیت کافی است. اما این روایت می‌گوید محبت اگر به تقوا و عمل نرسد، شفاعتی هم در کار نیست. آنچه مانع از سقوط می‌شود، ایمان همراه با اقدام است؛ ایمانی که به عمل ختم شود.

در تاریخ تفکر اسلامی، همیشه گروه‌هایی بوده‌اند که خواسته یا نخواست، ساحت ایمان را از میدان عمل جدا کرده‌اند. یکی از این گروه‌ها، فرقه‌ای بودند به نام «مرجئه»^۱. این جریان که در زمان امام باقر علیه السلام در حال تولد بود و در دورهٔ امام صادق علیه السلام گسترده شد، تفکری خطرناک را ترویج می‌کردند: این که «مهم نیست چه کار می‌کنی، مهم این است که دلت پاک باشد».

آن‌ها می‌گفتند: کافی است محبت علی و حسین در دل داشته باشی؛ کافی است خدا را دوست داشته باشی؛ به قیامت باور داشته باشی؛ همین، نشانهٔ خوبی است و دیگر لازم نیست حتماً نماز بخوانی، روزه بگیری یا اهل عمل باشی. به تعبیر امروزی: دل که پاک باشد، دیگر چه نیازی به حجاب و خمس و جهاد و نماز؟

امام باقر علیه السلام، در برابر این تفکر ساکت نماند. بلکه با قَسَم - که نشانهٔ نهایت جدیت در بیان مطلب است - فرمود: «**وَاللّٰهُ لَا تَنَالُ شَفَاعَتَنَا إِلَّا بِتَقْوٰی وَوَرَعٍ وَعَمَلٍ صَالِحٍ وَجِدٍّ وَجُهْدٍ**»؛ به خدا قسم، هیچ‌کس به شفاعت ما اهل بیت نمی‌رسد، مگر آنکه تقوا و پرهیزکاری پیشه کند، ورع داشته باشد، دست به گناه نزند، عمل صالح انجام دهد و در این مسیر تلاش و مجاهدت کند.

۱. «مرجئه» از مذاهب کلامی اهل سنت که معتقدند حساب ایمان و عمل از یکدیگر جدا بوده و انجام گناهان کبیره تأثیر منفی بر ایمان و عاقبت افراد ندارد. طبق این اعتقاد، مسلمانی که مرتکب بزرگ‌ترین گناهان می‌شود، همچنان مؤمن به‌شمار رفته و در آخرت عذاب نخواهد شد. ائمه شیعه مرجئه را لعن کرده و آنان را شریک قاتلان اهل بیت دانسته‌اند. مرجئه خود به فرقه‌های مختلفی همچون جبریه، قدریه و مرجئه الفقهاء تقسیم می‌شود.



یعنی امام باقر علیه السلام با صراحت می‌فرماید: محبت ما اهل بیت، بدون عمل، شفاعت نمی‌آورد. ایمان، بدون تلاش، نجات بخش نیست.

این کلام، پاسخی است قاطع به تمام کسانی که امروز هم می‌خواهند دینداری را به «دل‌پاکی بی‌عمل» تقلیل دهند. دل پاک، اگر واقعاً پاک است، دست و پا را هم پاک نگه می‌دارد. قلبی که محبت حسین دارد، نمی‌تواند بی‌تفاوت از کنار نماز و واجبات عبور کند. ایمان، اگر در دل ریشه کرده باشد، بالاخره در حیا و عفاف هم شکوفه می‌زند.

محور دوم: شیطان در کمین قلب‌های زنگ‌زده!

پیام اصلی: قلب زنگ‌ارزده، ایمان را در لحظه عمل به انفعال می‌کشانند.

ما در شب‌های گذشته گفتیم که قلب، فقط جای احساس نیست؛ دستگاه تشخیص هم هست. قرآن می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»؛ یعنی قلب‌هایی دارند که قوت فهم ندارد. نه به خاطر اینکه عقل ندارند، بلکه چون قلبشان زنگار گرفته است. پیامبر فرمودند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصَدُّ كَمَا يَصَدُّ الْحَدِيدُ إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ»^۲ «همچنان که آهن اگر آب به آن رسد زنگ می‌زند، این قلب‌ها نیز زنگار می‌بندد». این زنگار، همان چیزی است که کار دستگاه محاسباتی انسان را مختل می‌کند.

مثل دو چرخه‌ای که سال‌ها روغن کاری نشده؛ زنگ زده، سفت شده، صدا می‌دهد، اما حرکت نمی‌کند. قلب هم همین‌طور است. اگر مراقبت نشود، زنگار می‌گیرد. و قلب زنگار زده، حتی اگر نیت خیر داشته باشد، در عمل می‌لنگد.

حالا سؤال اینجاست: آیا واقعاً می‌شود کسی دلش پاک باشد، اما در میدان عمل هیچ اثری از آن نباشد؟ مثلاً بگویند «من دلم پاکه» ولی نماز نخواند؟ روزه نگیرد؟ خمس ندهد؟ بی‌خیال گناه باشد؟

۱. اعراف، ۱۷۹.

۲. کنز العمال، ۴۲۱۳۰.



واقعیت این است که دلِ واقعاً پاک، خودش را در رفتار نشان می‌دهد. قلبی که به راستی با حسین است، نمی‌تواند نسبت به شیوع گناه بی تفاوت باشد. اگر کسی ادعا کند که دلبسته اهل بیت است، اما در میدان بندگی حاضر نیست، باید بداند که این یک زنگ خطر است. علامت قلب زنگارزده این است که در لحظه عمل، آدم می‌ماند. یا عقب می‌کشد، یا توجیه می‌کند.

اینجا همان جایی است که شیطان بسیار حرفه‌ای وارد می‌شود. نمی‌خواهد باور انسان را بگیرد؛ نه، خیلی هوشمندتر است. می‌آید در حوزه عمل دست می‌گذارد. جایی که باید «قدم» برداری، همان جا متوقف می‌کند. باور و احساس را نگه می‌دارد، اما در میدان عمل، فلجت می‌کند.

شیطان و رسانه‌هایش با «انسان ۸۰ ساله» راحت‌تر کنار می‌آیند؛ کسانی که نگاهشان کوتاه مدت است، به معاد فکر نمی‌کنند و عاقبت را در نظر نمی‌گیرند. این افراد بیش از همه مستعد انفعال و توجیه‌اند. در اینجاست که حتی برخی مؤمنان هم در عمل متوقف می‌شوند. ذهنشان حسینی است، قلبشان حسینی است، اما وقتی نوبت به عمل می‌رسد، زیر فشار پیام‌های رسانه‌ای فلج می‌شوند؛ می‌ترسند، تردید می‌کنند، توجیه می‌آورند، اولویت‌ها را جابه‌جا می‌بینند، گرفتار عادی‌سازی شده و در نهایت گرفتار ناامیدی می‌شوند.

محور سوم: چهار دام شیطان برای فلج کردن عمل

پیام اصلی: تلاش شیطان برای ضربه زدن به عمل انسان

اینجا انسان‌ها در ۴ محور مهم، توسط شیطان، دستگاه محاسباتی‌شان دچار اختلال می‌شود. این اختلال در محورهای ۴ گانه، متمرکز بر حوزه عمل و اقدام افراد است و نه اندیشه و حب و بغض. یعنی شیطان با ابزارهای مختلف دستگاه محاسباتی را بگونه‌ای دچار اختلال می‌کند که رفتار آنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این اختلال در ۴ محور انجام می‌شود.



دام اول: سکوت و انفعال (هیچ کاری نکن!)

محور اول در این حوزه، محور «انفعال» است. یعنی اختلال در دستگاه محاسباتی بگونه‌ای که انسان اساساً هیچ اقدامی نمی‌کند. نه وارد میدان می‌شود، نه در برابر باطل می‌ایستد، نه حتی قدمی برای تحقق حق برمی‌دارد. کاری نمی‌کند. ساکت می‌ماند. اینجاست که یکی از مشهورترین و در عین حال خطرناک‌ترین روش‌های شیطان ایجاد ترس است. ترس انسان را به شدت منفعل می‌کند و جرئت حرکت را از انسان می‌گیرد.

قرآن یکی از تکنیک‌های شیطان را ایجاد رعب و وحشت و ترس معرفی می‌کند. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱ این شیطان است که دوستان خویش را (از قدرت کفار) می‌ترساند، پس اگر ایمان دارید از آنان نترسید و فقط از (مخالفت) من بترسید.

در عملیات روانی هم یکی مهم‌ترین تکنیک‌ها تکنیک «ترس» است. همه تلاششان را می‌کنند تا ایجاد رعب و وحشت کنند تا کم‌کم فرد منفعل شوند. مثال جالبی است که می‌گویند وقتی خرگوش در مقابل شیر قرار می‌گیرد از شدت ترس مستسبح می‌شود. یعنی از شدت ناامیدی و ترس با اینکه شاید توان فرار داشته باشد اما به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کند و خودش را طعمه شیر قرار می‌دهد.^۲

یکی از روش‌های پرتکراری که ابن زیاد ملعون علیه کوفیان استفاده کرد

۱. آل عمران، ۱۷۵.

۲. حکمای قدیم اصطلاحی دارند به نام «استسباع». در بعضی حیوانات مانند خرگوش این گونه است که وقتی با حیوان درنده‌ای که او را شکار میکند- مثلاً با شیر- روبرو میشود اگر شیر چشم در چشمش بیندازد این حیوان مستسبح میشود یعنی همه چیز خود را، اراده و فکر خود را از دست میدهد؛ فکر فرار کردن، فکر این که این خورنده من است و اگر من به طرف او نزدیک شوم مرا میبلعد بکلی از ذهن این حیوان بیرون میرود؛ سر جای خودش میایستد، بلکه خودش به طرف او می‌آید. قدرت فرار کردن از او سلب و به زمین می‌خکوب میشود. این را می‌گویند خودباختگی، از دست دادن خود، از دست دادن روحیه و از دست دادن اعتماد و ایمان به خود (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۲۱۴).



«ترس» بود. او، با عملیات روانی و ایجاد ترس، کوفیان را که ابتدا امام حسین (علیه السلام) را دعوت کرده بودند، در کربلا منفعل کرد؛ او هانی بن عروه، از حامیان مسلم بن عقیل، را دستگیر، شکنجه و علناً کشت تا ترس از مرگ را در دل مردم بیندازد، حقوق و مواجب حامیان حسین (علیه السلام) را قطع و اموالشان را مصادره کرد تا با ترس از فقر، آن‌ها را ساکت کند، با شایعه‌سازی و سخنرانی در مسجد کوفه، قدرت لشکر یزید را بزرگ‌نمایی کرد تا ترس از شکست را القا کند، و مسلم بن عقیل را به صورت علنی اعدام و بدنش را از دارالاماره آویزان نمود تا رعب و وحشت عمومی ایجاد کند؛ این اقدامات، دستگاه محاسباتی کوفیان را مختل کرد و آن‌ها را از یاری حق بازداشت.

ترس، امروز نیز مانند کربلا، انسان را در برابر حق منفعل می‌کند؛ در فضای مجازی، وقتی توهینی به امام حسین (علیه السلام) می‌بینیم، ترس از قضاوت یا طرد شدن ما را از پاسخ‌گویی باز می‌دارد؛ در محل کار، شاهد فساد مالی هستیم، اما ترس از اخراج یا بدنامی ما را ساکت نگه می‌دارد؛ در جمع خانوادگی، بدحجابی یا رفتار ناشایست را می‌بینیم، اما ترس از دلخوری مانع تذکرمان می‌شود؛ در محله، قصد راه‌اندازی هیئت حسینی داریم، اما ترس از شکست یا انتقاد، قدم‌هایمان را متوقف می‌کند؛ و در خیابان، ظلمی به مظلوم می‌شود، اما ترس از درگیری یا آسیب، ما را به تماشاگری صرف بدل می‌کند؛ این ترس‌ها، دستگاه محاسباتی ما را مختل کرده و قلب حسینی را از عمل در راه حق باز می‌دارند، درست مانند کوفیانی که از رعب ابن زیاد ساکت ماندند.

نمونهٔ تاریخی دیگر، داستان معروف بنی اسرائیل در سوره مبارکه مائده آیه ۲۴ است. خداوند به بنی اسرائیل وعده داده بود که سرزمین مقدس کنعان را به آن‌ها خواهد داد؛ زمینی پر از نعمت. فقط باید وارد می‌شدند، مقاومت می‌کردند و آن سرزمین را از ستمگران پاک می‌کردند. اما چه کردند؟ ترسیدند! گفتند: «در آن جا مردمی زورمند هستند. ما تا وقتی آن‌ها



آنجا هستند وارد نمی‌شویم». دو نفر از مؤمنان به نام‌های یوشع بن نون و کالب (از نقبای ۱۲ گانه بنی اسرائیل) گفتند: «وارد شوید، اگر اعتماد کنید به خدا، پیروز می‌شوید». اما بنی اسرائیل ۸۰ ساله در نهایت گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۱ یعنی: «تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین جامی نشینیم»!

دقت کنید، این دقیقاً همان رفتار تپه‌نشینان کربلاست. دلشان شاید با موسی و خدا بود، اما وقتی نوبت عمل رسید، به خاطر ترس از دشمن سکوت و انفعال را انتخاب کردند. و نتیجه؟ چهل سال سرگردانی در بیابان. قرآن می‌فرماید: «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ»^۲ نکته‌ای کوتاه عرض کنم: امروز هم وقتی به اسرائیلی‌های کنونی نگاه می‌کنید، با وجود ثروت، امکانات، و حمایت قدرت‌های جهانی، باز هم سرزمین واقعی ندارند و آواره‌اند. شاید این آوارگی، نتیجه همان بی‌عملی قوم بنی اسرائیل باشد که قلب‌شان با حق بود، اما در میدان عمل، از همراهی با حقیقت سر باز زدند.

در مقابل این ترس و بی‌گرمی مردان خدا و «انسان‌های بی‌نهایت» این است که از سرزنش هیچ سرزنش‌کاری نمی‌ترسند. قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۳ از سرزنش هیچ سرزنش‌کاری نمی‌ترسند.

دام دوم: اجرای ناقص (بعضی کارها رو بکن، بعضی نه!)

دام دوم اختلال در دستگاه محاسباتی، خطرناک‌تر از انفعال است. اینجا انسان نه ساکت است و نه بی‌تفاوت؛ او فعال است، اما به شکلی ناقص و گزینشی. شیطان در این میدان ترفندی زیرکانه دارد: دین را به «بازار میوه‌فروشی» بدل می‌کند! انسان مثل مشتری‌ای که وارد بازار می‌شود،

۱. مائده، ۲۴.

۲. مائده، ۲۶.

۳. مائده، ۵۴.



شروع به انتخاب می‌کند: این بخش دین را دوست دارم، می‌گیرم؛ آن بخش را نمی‌پسندم، کنار می‌گذارم.

در دام دوم، انسان به ظاهر دیندار است، اما فقط جایی پایبند است که به نفعش باشد. می‌گوید: من اهل روضه‌ام، اهل محبت اهل بیت‌ام، اما حجاب...؟ نماز...؟ خمس...؟ به این موارد که می‌رسد می‌گوید «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**!» این «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» ها، برای توجیه ترک واجبات است، نه فهم آزادانه دین.

مثال امروزی‌اش را ببینید: طرف برای مهریه استناد می‌کند به دین، برای نفقه، برای ارث، برای حقوق خود در ازدواج. این‌ها را دقیق می‌داند و پیگیری هم می‌کند. اما وقتی نوبت حجاب می‌رسد، می‌گوید: «من دین رو اینجاشو قبول ندارم، این بخشش برای زمان قدیمه». هرجا به سود اوست، مؤمن است. هرجا دین به سود اوست، مؤمن است؛ هرجا هزینه دارد، منتقد می‌شود!

قرآن این رفتار را به شدت نهی کرده است. در سوره مبارکه بقره، آیه ۸۵ آمده: «**أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟**» یعنی: «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و بخشی را انکار می‌کنید؟» بعد ادامه می‌دهد: «فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزي في الحياة الدنيا و يوم القيامة يردون إلى أشد العذاب»؛ یعنی: «کسانی که چنین کنند، در دنیا خوار می‌شوند و در قیامت به سخت‌ترین عذاب دچار خواهند شد».

این همان مدل دینداری «انسان ۸۰ ساله» است. آدم‌هایی که معاد را نمی‌بینند، عاقبت را حساب نمی‌کنند، فقط به سود فعلی نگاه می‌کنند. شیطان این‌ها را دور خود جمع کرده؛ با قدرت رسانه، با القاء شبهات مختلف، با جذابیت تئوری‌های نیمه دینی، با شعارهایی مثل «زن، زندگی، آزادی» رفتار او را گزینشی می‌کند.



ایمان‌گزینشی یعنی ماجرای ابوه‌ریره که آش «معاویه» را می‌خورد و پشت سر «علی» نماز می‌خواند! و در توجیه می‌گفت: «نماز پشت سر علی کامل تر است و غذای سر سفره معاویه چرب‌تر، و دوری از جنگ برای حفظ جان بهتر!»^۱

امروز هم برخی همین‌طور رفتار می‌کنند. می‌گویند: «من عاشق حسین (علیه‌السلام)م»، اما وقتی نوبت هزینه دادن می‌رسد، غایب‌اند؛ مثلاً در فضای مجازی برای عزاداری محرم استوری می‌گذارند، اما وقتی توهینی به دین می‌شود، از ترس لایک کمتر یا کامنت منفی، سکوت می‌کنند. یا در هیئت سینه می‌زنند، اما برای کمک به نیازمندان محل، دست به جیب نمی‌برند و می‌گویند: «دیگران هستند!» حتی در دعوای خانوادگی، از دین برای گرفتن حق طلاق یا ارث استفاده می‌کنند، اما وقتی نوبت به رعایت حجاب یا ترک غیبت می‌رسد، می‌گویند: «اینا سخت‌گیره!» این یعنی در شادی‌ها و منافع با دین همراهی، اما در سختی‌ها و فداکاری‌ها غیبتان می‌زند. خطر اینجاست که چنین کسی فکر می‌کند مؤمن است، اما در حقیقت دین را تکه‌تکه کرده است. این افراد کسانی هستند که به تعبیر قرآن: «در دنیا خوار می‌شوند و در قیامت به سخت‌ترین عذاب دچار خواهند شد.»

دام سوم: اختلال در نیت (انگیزه را خراب کن)

اما سومین دام برای ایجاد اختلال در دستگاه محاسباتی و اختلال در عمل، نه سکوت است، نه گزینش؛ اینجا عمل انجام می‌شود، عمل درست هم انجام می‌شود، فرد قدم برمی‌دارد، کار خیر می‌کند، شاید حتی ظاهر مذهبی هم داشته باشد؛ اما کجای کار خراب است؟ نیتش خراب است. قلبش جای دیگری را هدف گرفته. نه رضایت خدا، بلکه رضایت

۱. یقول الصلاه خلف علی أتم و سماء معاویه أدم و ترک القتال أسلم. شذرات الذهب، ج ۱ ص ۶۴.



مردم، تحسین جمع، تعریف اطرافیان برای کسب شهرت، محبوبیت و در این دام، شیطان کاری می‌کند که انسان حتی از کار خیر هم ضرر کند! امام صادق علیه السلام فرمود: شنیدم گروهی کم‌مایه شخصی را بسیار تعظیم کرده، فضایل و کمالاتی را برای او بر می‌شمردند. دوست داشتم او را از نزدیک. به نحوی که مرا شناسد. ببینم تا ارزشش را بفهمم. روزی او را در اجتماع انبوهی دیدم که مردمان نادان بی‌دانش دور او را گرفته بودند. من به‌صورت ناشناس، کناری ایستادم و به او و مردم نگاه می‌کردم و او می‌کوشید تا خود را از جمع بدر آورد! عاقبت خود را خلاص کرد و من برای انجام خواسته خود او را تعقیب کردم. وی در دکان نانوایی توقف و نانوا را غافلگیر کرد، دو قرص نان برگرفت و رفت. من از او در شگفت شدم ولی گفتم شاید با نانوا حسابی دارد. آنگاه رفت تا به دکان بقالی رسید. آنجا نیز دو انار دزدید و سخت مواظب بود که بقال نبیند. باز از این منظره تعجب کردم ولی با خود گفتم شاید با بقال معامله و حسابی دارد و اصلاً چه حاجتی به دزدی دارد آن هم دزدی دو دانه انار! همچنان او را رها نکردم تا به خرابه‌ای رسید که بیماری در آنجا افتاده بود. دو قرص نان و دو انار را نزد وی گذاشت و از آنجا گذشت. او از جلو و من از پی رفتیم تا از دروازه شهر گذشتیم. به بیرون شهر که رسیدیم وی را صدا زدم و به او گفتم: مدتی بود نام تو را شنیده و مشتاق دیدار تو بودم و امروز به ملاقات تو رسیدم ولی کارهایی از تو مشاهده کردم که فکر مرا مشغول و نگران ساخته و اینک از آن امور از تو پرسش می‌کنم تا این نگرانی رفع بشود. من تو را دیدم که از نانوایی دو قرص نان دزدیدی. سپس به انار فروشی گذشتی و دو انار هم از او ربودی! پاسخ داد قبل از هر چیز بگو ببینم کیستی؟ گفتم: مردی از فرزندان آدم و از امت محمد صلی الله علیه و آله. گفت: از کدام خانواده‌ای؟ گفتم: از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله. گفت: اهل کدام شهری؟ گفتم: مدینه پیامبر. گفت: نکند تو جعفر بن محمد هستی؟ گفتم: همانم. گفت: چه فایده!



نواده پیامبری که از دین بی‌خبر است و علم جد و پدرت را ترک کرده‌ای، زیرا کاری که در خور مدح است و کننده آن شایسته تمجید و ستایش است جا نداشت که مورد انکار و ناسپاسی قرار بگیرد. گفتم: جهل من از کجا واضح شد و بی‌خبری من از دین کجاست؟ گفت: همین که خدا آیه ۱۶۰ سوره مبارکه «انعام» می‌فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلٍهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا﴾؛ کسی که کار نیکی انجام دهد ۱۰ ثواب دارد و کسی که کار بدی انجام بدهد زیاده از همان یک گناه بر او نیست. من با دزدی کردن دو قرص نان دو گناه کردم، چنانکه با ربودن دو انار دو گناه دیگر انجام دادم. پس روی هم چهار گناه کردم ولی خود از آنها نخوردم بلکه دو انار و دو قرص نان را صدقه دادم و هر یک به مقتضای آیه قرآن ۱۰ حسنه دارد که می‌شود چهل ثواب. بنابراین از یک سو چهار گناه و اما از دیگر سو چهل حسنه به جا آوردم و چهار حسنه، مقابل چهار گناه خارج شود. در نتیجه سی و شش حسنه برای من باقی می‌ماند. من در جوابش گفتم: مادرت در سوگ تو گریه کند! تو خود جاهل کتاب خدایی! مگر نشنیده‌ای که خداوند بزرگ در آیه ۲۷ سوره مبارکه «مائده» می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ همانا خداوند، عمل خوب را از پرهیزکاران می‌پذیرد و شرط پذیرفته شدن عمل تقوا است؛ و تو با دزدیدن دو قرص نان دو گناه کردی و با ربودن دو انار دو گناه دیگر، با صدقه دادن آنها نه تنها حسنه‌ای را انجام ندادی بلکه چون بدون رضایت صاحبانش به فقیر دادی چهار گناه دیگر بر آن چهار گناه افزودی. او همچنان خیره خیره به من نگاه می‌کرد و از من نپذیرفت، من نیز او را رها کردم و گذاشتم.^۱

مثل همین قضیه، در داستان هابیل و قابیل قابل مشاهده است. خداوند به آنها دستور قربانی داد. هر دو ظاهراً یک عمل انجام دادند. اصل عمل هم درست بود، اما خداوند قربانی یکی را قبول کرد، دیگری را نه. چرا؟



در روایت آمده که هابیل دامدار و قابیل کشاورز بود. هابیل گوسفندی برای قربانی آورد که بهتر از آن بین گوسفندانش نبود؛ قابیل بخشی از زراعتش را آورد که بدتر از آن بین زراعتش نبود.^۱ چون نیت قابیل خالص نبود، قربانی اش پذیرفته نشد. قرآن صریح می‌فرماید: «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ الْمُتَّقِينَ»؛ یعنی خداوند فقط از پرهیزگاران، از کسانی که عمل خود را به گناه آلوده نمی‌کنند پذیرفته می‌شود.

این همان جایی است که برخی از آدم‌ها ممکن است بلغزند. تادوربین هست، لبخند، صدقه، خدمت، نماز جماعت. اما اگر جمع نباشد، دوربین نباشد، اگر تشویق ولایت و تحسینی در کار نباشد، باز هم همان طور عمل می‌کنیم؟

اینجا جایی است که نیت را باید شفاف کرد. باید خدا را دید، نه مردم را. باید رضایت او را خواست، نه تحسین دیگران را. وگرنه، این عمل هرچقدر هم بزرگ باشد، بایک نیت معیوب، بی‌اثر خواهد شد. درست مثل لامپی که به منبع برق وصل نیست؛ ظاهرش کامل است، اما روشنایی ندارد.

دام چهارم: تعویق در عمل (حالا نه... بعداً)

چهارمین دام ایجاد اختلال در دستگاه محاسباتی برای اختلال در میدان عمل، نه مربوط به بی‌عملی است، نه گزینش‌گری، نه حتی نیت آلوده؛ اینجا میدانی است که انسان تصمیم دارد عمل کند... اما نه به‌هنگام!

در اینجا نیز شیطان خیلی موفق بوده. نه می‌گوید کاری انجام نده، نه اینکه در نیت دست‌اندازی می‌کند و نه حتی دعوت به عمل گزینشی می‌کند؛ بلکه عمل را به تأخیر می‌اندازد.

رسانه‌های شیاطین انسی هم امروز دقیقاً در همین نقطه فعال هستند. کار شیطان و رسانه‌های شیطان این است که گناه را زینت می‌دهند، فضا را برای گناه عادی جلوه می‌دهند، و وقتی وجدان انسان او را به توبه



فرامی‌خواند، با ایجاد اختلال در دستگاه محاسباتی، وعده توبه در آینده را در ذهن او می‌نشانند و از توبه بلافاصله پس از گناه - که مورد توصیه خداوند است - جلوگیری می‌کنند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۱؛ (توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس به زودی توبه می‌کنند. خداوند توبه چنین کسانی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است).

خدا دستور به فوریت توبه می‌دهد، اما شیطان به ما می‌گوید: جوانی کن! خدا که مهربان است، وقت داری، بعداً جبران می‌کنی، توبه همیشه هست، دل پاک باشه کافیه... این حرف چرا روی انسان ۸۰ ساله اثر می‌گذارد و دستگاه محاسباتی او را دچار اختلال می‌کند؟ چون حواسش نیست که مرگ دست خداست و هر لحظه ممکن است مرگ فرا برسد. آمار مرگ و میرهای را در دنیا ببینید! در هر ثانیه در دنیا دو نفر می‌میرند. الان مرگ که پیر و جوان نمی‌شناسد. انسان بی‌نهایت، مرگ را نزدیک می‌بیند و به وعده شیطان دل خوش نمی‌کند، اما انسان ۸۰ ساله، فریب وعده شیطان را می‌خورد.

ضمن آنکه توبه در لحظاتی آخری که انسان یقین به مرگ دارد، قبول نمی‌شود. داستان فرعون را در قرآن نگاه کنید. وقتی مرگ را در پیش چشمانش دید و دریا در شرف ربودن او بود، تازه فریاد زد که من ایمان آوردم! قرآن در سوره یونس پاسخ داد: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲ «الآن» یعنی همین حالا؟ وقتی کار از کار گذشته؟ وقتی غرق شدی، حالا توبه می‌کنی؟ این ایمان پذیرفته نیست.

۱. نساء، ۱۷.

۲. مرگ و میر روزانه در دنیا ۸۰۰،۱۷۲ نفر این یعنی معادل ۷،۲۰۰ نفر در ساعت، ۱۲۰ نفر در دقیقه و ۲ نفر در ثانیه است

https://worldpopulationreview.com/countries/deaths-per-day?utm_source=chatgpt.com

۳. یونس، ۹۰ و ۹۱.



در کربلا از این دست آدم‌ها کم نبودند که کار به موقع انجام ندادند. سلیمان بن صرد خزاعی یا طرماح بن عدی دو نمونه از کسانی هستند که با اینکه قلبشان با امام بود اما با تأخیر در عمل از قافلهٔ شهدای کربلا جاماندند. طرماح بن عدی شخصی بود که در کربلا قلبش با امام حسین علیه السلام بود، اما گفت اجازه بدهید بروم زن و بچه‌ام را ببینم، اموال را مرتب کنم و بعد برمی‌گردم. حب دنیا باعث اختلال در دستگاه محاسباتی ذهنش شد. طرماح رفت اما وقتی برگشت که دیگر دیر شده بود؛ اهل بیت علیهم السلام به اسارت رفته بودند، خیمه‌ها به آتش کشیده شده بود و امام حسین علیه السلام در میدان غریبانه و تشنه لب به شهادت رسیده بود. تأخیر، کاری می‌کند که فرصت‌ها از دست بروند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الفرصة تمرّ مرّ السحاب فَانْتَهَرُوا فَرَصَ الْخَيْرِ»^۲ (فرصت به مانند ابر گذرامی گذرد، مواقعی که فرصت‌های خیری پیش می‌آید غنیمت بشمارید و از آن‌ها استفاده کنید).

اینجاست که باید بفهمیم کار نیک، وقتی ارزش دارد که به موقع انجام شود. نه با تأخیر، نه با وعده «فردا».

انسان‌های بی‌نهایت، با تاسی به سیدالشهدا، عمل صالح را بر خود لازم می‌دانند. دین را به مثابه بازار میوه فرض نمی‌کنند و دست‌چین نمی‌کنند؛ همهٔ دستورات دین با هم، دین را تشکیل می‌دهد. انسان بی‌نهایت می‌داند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ به معنای عدم اجبار در پذیرش اصل دین است، نه به این معنا که دین را با این برداشت نادرست تکه‌تکه کند. بنابراین خوشی‌ها و سختی‌های دین را همه به هم با جان و دل می‌پذیرد. هنگام عمل، تنها خدا را می‌بیند و کار را به موقع و صرفاً برای جلب رضای الهی انجام می‌دهد؛ مانند اربابش حسین که در واپسین لحظات

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۷۲.



عمر می‌فرمود: **رِضَا بِقَضَائِكَ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ.**

در کربلا همه همراهان سیدالشهداء انسان‌های بی‌نهایت بودند. همه برای خدا آمده بودند. همه حاضر بودند برای خدا هزینه بدهند. شعاری نبودند و در میدان عمل، پایبندی به اصول و ارزش‌ها را نشان دادند. با امام همراهی کردند و تا پای جان پای امام زمانشان ایستادند.

گریه‌روضة

همراهی با امام ساده نیست، سختی دارد؛ هزینه دارد؛ از خودگذشتگی می‌خواهد. امشب می‌خواهم روضه‌کسی را بخوانم که که با پای کوچکش منزل به منزل با امام زمانش همراه بود. سختی‌ها را به جان خرید و در آخر هم امام زمانش را به آغوش کشید و به شهادت رسید. مسیر طولانی کوفه تا شام را تصویر کنید. ابن زیاد ملعون دستور داده بود بر خانواده امام حسین علیه السلام سخت بگیرند و برگردن امام سجاد علیه السلام غل و زنجیر زدند^۱ و زنان و بچه‌ها هم سوار بر محمل‌های برهنه و بدون پوشش و سایبان کرده بودند و از شهری به شهری و از منزلی به منزلی حرکت کردند.^۲ یکی از کسانی در تمام این مسیر همراه این کاروان بود، سه ساله کربلاست. در کتاب معالی سبطین جریانی را از یکی از منزل‌های بین راه، کاروان مطرح می‌کند. دختری کوچک که در این روایت، فاطمه دختر حسین نامیده شده و برخی گفته‌اند که همان رقیه علیه السلام است، از سایه بوته خاری استفاده کرد و زیر سایه آن خار رفت. او آن قدر خسته، تشنه و گرسنه بود که خوابش برد. کاروان حرکت کرد و این دختر جا ماند.

زمانی که کاروان حرکت کرد، حضرت زینب، عقیله بنی‌هاشم، متوجه شد

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷.



که این دردانه جا مانده است. او فریاد زد: «ای مردم! به خدا سوگند! از شما می‌خواهم کمی صبر کنید، من دختر برادرم حسین را گم کرده‌ام، عزیز دل حسین جا مانده است...»

دستور دادند که کاروان توقف کند و راوی می‌گوید دو نفر مأمور شدند تا این کودک را بازگردانند. یکی من بودم و دیگری زجر بن قیس (یا زجر بن قیس). من و زجر به عقب کاروان برگشتیم. از دور حال این دختر را می‌دیدم؛ دیدم دست بر سر گذاشته و مدام در بیابان‌ها به سمت راست و چپ نگاه می‌کند. مدام می‌گفت: «ای عمو...! ای عمه...! ای مادر...» از دور می‌دیدم که مدام به سمت چپ و راست فرار می‌کند و بر زمین می‌نشیند و به پاهایش نگاه می‌کند. نمی‌دانم چقدر خار در این پاها رفته بود!!! تا اینکه زجر بن قیس به او رسید و با تازیانه چنان او را زد...^۱

۱. روضهٔ استاد میرزا محمدی به نقل از معالی السبطین، بیروت، موسسه نعمان، ۱۴۱۲ه.ق، ۲، ص ۱۳۵-





برای مطالعه بیشتر

معرفی کتاب و مقاله مرتبط با موضوع شب سوم

● کتاب «گریز از ایمان، گریز از عمل» اثری است از شهید مطهری

در این کتاب به تحلیل دو پدیده مهم در تاریخ اسلام می پردازد: نخست، کسانی که حقیقت را شناختند اما از ایمان به آن گریزان شدند؛ و دوم، آنان که ایمان آوردند، اما در مقام عمل عقب نشینی کردند. شهید مطهری با بررسی دقیق رفتار کوفیان در ماجرای کربلا، نشان می دهد که برخی به دلایل فکری یا فشارهای اجتماعی از ایمان آوردن طفره رفتند، و برخی دیگر گرچه دل در گرو ایمان داشتند، اما هنگام امتحان، به خاطر راحت طلبی یا ترس، از عمل فاصله گرفتند. این کتاب، با زبانی تحلیلی و عمیق، ریشه های روانی و اجتماعی این دو «گریز» را می کاود و به مخاطب هشدار می دهد که تنها ایمان داشتن کافی نیست، بلکه پایداری در عمل، راه نجات است.

● کتاب «اهالی تپه ندبه» نوشته حجت الاسلام محسن قنبریان

روایتی تحلیلی از ماجرای کوفه و دلایل همراه نشدن مردم با امام حسین علیه السلام است. نویسنده با تمرکز بر دسته ای از کوفیان که دل در گرو محبت اهل بیت داشتند اما در عمل دچار تردید، ترس یا تحلیل های اشتباه شدند، نشان



می‌دهد که صرف محبت و گریه، تضمین‌کننده همراهی با حق نیست. نام کتاب از کسانی گرفته شده که پس از واقعه عاشورا، بر فراز تپه‌ای (تپه ندبه) جمع می‌شدند و بر امام حسین علیه السلام ندبه می‌کردند، اما در روز نیاز، حاضر به یاری او نشدند. این اثر تلاشی است برای شناخت «گسل میان محبت و عمل» و هشدار می‌دهد که مبادا حسینی باشیم اما تنها در دل و زبان، نه در میدان.

● مقاله رابطه ایمان و عمل در قرآن و روایات (با تأکید بر کتاب الکافی)

این مقاله به کوشش سید محمد حسین موسوی جزایری انجام شده، پژوهشی علمی است که به بررسی نسبت دقیق بین ایمان قلبی و عمل ظاهری در معارف اسلامی می‌پردازد. نویسندگان مقاله با تحلیل آیات قرآن و روایات معتبر به ویژه از کتاب الکافی، نشان می‌دهند که ایمان و عمل نه دو مقوله جدا، بلکه عمیقاً به هم پیوسته‌اند. در این نگاه، عمل صالح نشانه و لازمه ایمان واقعی است، و ایمان بدون عمل، از منظر قرآن و روایات، ایمانی کامل و پذیرفته شده نیست. مقاله می‌کوشد اثبات کند که در منطق اهل بیت علیهم السلام، مرز ایمان و نفاق با عمل مشخص می‌شود و صرف باور ذهنی بدون پایبندی عملی، کارساز نیست.

